

چطور با قطارهای

آمریکایی مسافرت کنیم؟

اومبرتو اگو

ترجمه بهارک نظری

۳۹۷

در یک مسافرت هوایی شما می‌توانید با داشتن جراحی یا بیماری گال، با داشتن زانوهای غیرعادی (راشیتیس)، با درد آرنج و یا لگنه، با ابتلا به ایدز و یا سل رو به گسترش و یا با داشتن جذام مسافرت کنید، اما نه هنگامی که مبتلا به سرماخوردگی هستید. آنهایی که این تجربه را داشته‌اند می‌دانند، هنگامی که هواپیما با یک حرکت ناگهانی از ارتفاع ۱۰۰۰۰ پایی پایین می‌آید، در گوش دردی احساس می‌شود که در پی آن احساس می‌کنیم سرمان در حال منفجر شدن است. در این حالت مشتایمان را به پنجره می‌کوبیم و در حالیکه فریاد می‌زنیم حاضریم خود را حتی بدون چتر نجات به بیرون پرتاب کنیم. من در حالیکه این موضوع را می‌دانستم با داشتن سرماخوردگی اما مجهز به اسپری گریپ برای باز کردن مجاری تنفسی، تصمیم گرفتم با هواپیما به نیویورک مسافرت کنم. خیلی بد گذشت. وقتی رسیدم احساس می‌کردم در عمق گودال فیلیپین هستم مردم را می‌دیدم که لبهایشان حرکت می‌کرد اما می‌توانم بگویم که عملاً هیچی نمی‌شنیدم. دکتر برایم توضیح داد که احتمالاً دردم از پرده سماخ است. برایم آنتی بیوتیک تجویز کرد در ضمن تا ۲۰ روز مسافرت با هواپیما را برایم ممنوع کرد. از آنجا که می‌بایست خود را به ۳ نقطه ساحل شرقی (cote Est) می‌رساندم. تصمیم گرفتم با قطار جابجا شوم.

راه آهن‌های آمریکایی بازتابی از آنچه هستند که زمین بعد از یک جنگ اتمی به آن مبدل می‌شود. او! البته قطارها حرکت می‌کنند اما مشکل اینجاست که آنها اغلب با ۶ تا ۷ ساعت

تاخیر می‌رسند، البته زمانی که در سرزمین‌های هموار و دشتها خراب نشوند. راجع به ایستگاههای قطار باید گفت که بدون حتی یک کافه مثل معدنهای خوفناک، وسیع، بی‌روح و خالی بوده و توسط راهروهای زیرزمینی شیاربندی شده‌اند که یادآور متروی نیویورکی (بازگشت روی سیاره میمون‌ها) هستند.

خط نیویورک - واشنگتن که اغلب روزنامه‌نگاران و سناتورهای مسافر آن هستند درجه یک بوده و راحتی و آسایش طبقه تجار را دارد. در این خط غذاگرم و با کیفیتی در حد یک رستوران دانشگاهی سرو می‌شود. اما راجع به خطهای دیگر باید گفت که واگن‌ها با نیمکتهای چرمی پاره پاره‌شان نفرت‌انگیز هستند غذایی هم که در بار این قطارها سرو می‌کنند باعث تاثرتان می‌شود. (مبالغه نمی‌کنم) اگر بگویم که این غذاها ظایعات بازیافتی قطارهای محلی خودمان هستند.

در این قطارها از دیدن فیلمهای رنگی سیراب می‌شویم. می‌بینیم که در واگن‌های خواب بسیار شیک که در آنها خدمتکاران سیاه که انگار مستقیم از فیلم بر باد رفته خارج شده‌اند برای خانم‌های سفیدپوست و عالی رتبه‌شان شامپاین سرو می‌کنند. چه جنایات فجیع و کریه‌ی اتفاق می‌افتد. همه چیز جعلی، بسیار جعلی و ساختگی و در واقع مسافران سیاه پوست قطارهای آمریکایی مستقیم از شب مردگان زنده. (La nuit des morts vivants) بیرون می‌آیند. کنترل چی‌های سفیدپوست در حالیکه سوی جعبه‌های کوکا، چمدان‌های جا مانده و روزنامه‌های آغشته به مایونز که روی ساندویچ‌های بسته‌بندی شده در پلاستیک داغ پاشیده شده‌اند لیز می‌خورند. راهروهای قطار راگز می‌کنند، باید گفت که این بسته‌های پلاستیکی در معرض اشعه مایکروفر قرار گرفته‌اند و این برای میراث ژنتیکی‌شان بسیار مضر است.

در آمریکا قطار یک انتخاب نیست، بلکه تنبیهی است بخاطر نادیده گرفتن طرح «وبر» (Weber) مبتنی بر فلسفه اخلاقی پروتستان و روحیه سرمایه‌داری. (تنبیهی به خاطر) مرتکب شدن به خطای فقیر ماندن، با این حال آخرین دستور لیبرال‌ها (آزادیخواهان) لزوم داشتن یک بیان امروزی است و اینکه زبان نباید بیانگر تفاوت‌ها باشد.

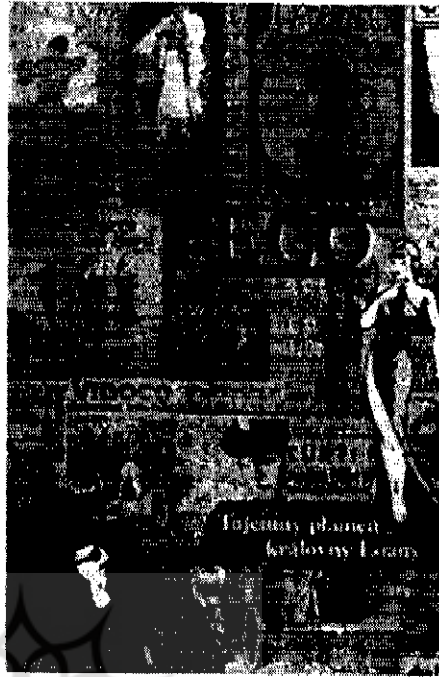
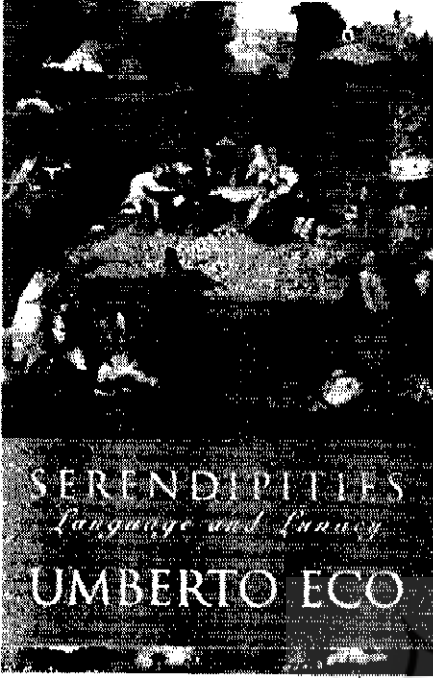
کنترل چی‌ها نیز بسیار مهربانند، حتی با ولگردها، در ایستگاه پنسیلوانیا، مسافران قلابی در حالیکه نگاههای سرگردانی به چمدانهای دیگران می‌اندازند، در ایستگاه پرسه می‌زنند. اما هیچکس بحث راجع به خشونت پلیس‌های لوس آنجلس را فراموش نمی‌کند و نیویورک هم شهری است که از نظر سیاسی درست عمل می‌کند. پلیسی از نوع ایرلندی به یک مظنون به ولگردی نزدیک می‌شود با لبخندی به صورتش شکاف می‌دهد و از ولگردی می‌پرسد که در این حوالی چکار می‌کند و ولگرد نیز حقوق بشر را به او یادآوری می‌کند.

مامور اثیری به بیرون‌نگاهی می‌اندازد و می‌بیند که چه روز زیبا و قشنگی است. پس با به

نوسان در آوردن (نه چرخاندن) چماق بلندش دور می‌شود. در بین فقرا به علاوه تعداد زیادی سیگاری به چشم می‌خورد، کسانی که حاضر به ترک این واپسین نشانه در حاشیه بود نشان نیستند. این طور بود که وقتی به طور اتفاقی وارد واگن سیگاری‌ها شده بودم خود را در (اپرای کات سو) (Opera de quat' sous) دیدم من تنها کسی بودم که کت و شلوار و کراوات به تن داشتم، بقیه دیوهای قوی هیکل و ولگردهایی بودند که با دهان باز و خرخرکنان به خواب رفته بودند، گیج‌های که در حال اغماء بودند، این واگن را دم قطار بود به طوری که وقتی قطاری می‌رسید این توده مترودین می‌بایست صدها متر را با گام‌های جری‌لوثیس طی کنند.

در حالی که از جهنم راه آهن نجات یافته بودم، بعد از پوشیدن لباس‌های مرتب و تمیز به همراه پرفسورهای شیک پوش که با زبانی بسیار مهذب صحبت می‌کردند. برای صرف شام به سوی سالن خصوصی یک کلوب دانشجویی روانه شدم بعد از صرف شام پرسیدم که آیا می‌توانم برای سیگار کشیدن چه لحظه‌ای آنجا را ترک کنم؟ سکوت، خنده‌های آزاردهنده و سپس یکی از آنها درها را بست خانمی از کیفش یک پاکت سیگار در آورد و بقیه نیز پاکت مرا غارت کردند.

نگاهها همدست و خنده‌ها درست مانند خنده‌هایی که در تاریکی یک کاباره Strip Tease به گوش می‌رسد ریز و خفه بود. این ده دقیقه، دقایق لذیذ و لرزان تخلف بود، من لوسیفر بودم که از دنیای سیاهی و سایه‌ها می‌رسیدم و آنها را با شعله‌های نگاه روشن می‌کردم.



PETER BONNANELL
UMBERTO
ECO



۲.